

سنت تفسیری بر جای مانده از معتزله در تفاسیر شیعی و سنی^۱

Suleiman A. Mourad, "The Survival of the Mu'ytazila Tradition of Qur'anic Exegesis in Shāhīd and Sunnī tafāsīr", *Journal of Qur'anic Studies* 12 (2010): pp.83–108.

چکیده: سنت تفسیری معتزله نه تنها به طور گسترده در سنت تفسیری امامیه باقی مانده است، بلکه شکل دهنده اصلی سنت تفسیری امامیه را نشان می دهد. نویسنده در نوشتار حاضر با بررسی دو کتاب تفسیری التهذیب فی تفسیر القرآن از حاکم جشمی و الکشاف زمخشری اثبات می کند که سنت تفسیری معتزلی در سنت های عمده تفسیری امامیه و اهل سنت جذب شده است. در راستای این هدف، نویسنده ابتدا با ارائه دلایل و شاهد مثال هایی، تأثیر تهذیب جشمی بر مجمع البیان طبرسی را مورد مذاقه قرار می دهد. سپس در ادامه، تکیه رازی در مفاتیح الغیب بر الکشاف زمخشری را بررسی می نماید. وی در انتهای نوشتار جهت نشان دادن این تأثیرات، در قالب دو پیوست الف و ب، تفسیر سوره منافقون در تهذیب جشمی و نقل قول رازی از البسیط واحدی و الکشاف زمخشری را ارائه می دهد. کلیدواژه: سنت تفسیری معتزله، سنت تفسیری امامیه، تفاسیر شیعی، تفاسیر سنی، التهذیب فی تفسیر القرآن، حاکم جشمی، الکشاف، زمخشری، مجمع البیان، طبرسی، رازی، مفاتیح الغیب، تفسیر سوره منافقون.

که این تفسیر همچنان به شکل مخطوط است و نسخه های آن در سرتاسر جهان پراکنده است، [همگان را] متقاعد می کند که تهذیب جشمی هیچ گونه توجه جدی در پژوهش های تفسیری معاصر نیافته است.^۳ تنها اخیراً بخشی از سومین تفسیر مهم مفصل معتزلی که تصور می رفت گم شده؛ یعنی الجامع الکبیر ابو عیسی زُمّانی (م ۳۸۴ ق) پیدا شده است. بر این اساس نه تنها امروز منابع کافی برای مطالعه سنت تفسیری معتزلی در اختیار داریم،^۴ بلکه می توانیم سهم سنت تفسیری معتزلی را در حوزه تفسیر نیز تعیین نماییم.

معتزلیان همچون دیگر فرقه ها و جریان های اسلامی توجه فراوانی به مطالعه قرآن داشتند و بسیاری از ایشان کتاب هایی در تفسیر قرآن تألیف کردند. متأسفانه بیشتر تفاسیر تألیفی معتزلیان باقی نمانده است و برای مدت زمان طولانی، جامعه علمی به جز اندکی، بر این عقیده بودند که تنها تفسیر معتزلی برجای مانده الکشاف زمخشری (م ۵۳۸ ق) است. دیگر تفسیر مهم معتزلی که باقی مانده التهذیب فی تفسیر القرآن از حاکم جشمی (م ۴۹۴ ق) است؛ اما این حقیقت

۱. پژوهش [صورت گرفته] برای این مقاله که مبتنی بر رساله ای در حال آماده دربارۀ حاکم جشمی و التهذیب وی است، به واسطه هزینه پژوهشی از «موقوفه ملی برای علوم انسانی» (National Endowment for the Humanities)، کمک هزینه پژوهشی «فرانکلین» از «انجمن فلسفی آمریکا» (American Philosophical Society) و حمایت وافر دانشکده اسمیت (Smith College) و بنیاد ملون (Mellon Foundation) ممکن شده است.

این نوشتار ترجمه مقاله ای با مشخصات زیر است:

Suleiman A. Mourad, "The Survival of the Mu'ytazila Tradition of Qur'anic Exegesis in Shāhīd and Sunnī tafāsīr", *Journal of Qur'anic Studies* 12 (2010): pp.83–108.

۲. سلیمان علی مراد، پژوهشگر لبنانی است که در سال ۲۰۰۴ م دکترای خود را از دانشگاه ییل (Yale University) دریافت کرد. بیشتر آثار منتشرشده وی بر تاریخ اسلام و اندیشه دینی دوره های میانه از جمله مطالعات قرآنی متمرکز است. از جمله تألیفات وی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

Early Islam between Myth and History (Brill 2005); co-editor of *Jerusalem: Idea and Reality* (Routledge 2008); and *The Intensification and Reorientation of Sunni Jihad Ideology in the Crusader Period: Ibn 'Asākir (1105–1176) of Damascus and His Age* (Brill, 2013).

۳. به جز تنها پژوهش در این باره توسط عدنان زُرُور، الحاکم الجشمی و منهجه فی تفسیر القرآن؛ بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۹۷۱ م.

۴. برای نمونه رک به: دو مقاله آتی من:

'The Revealed Text and the Intended Subtext: Notes on the Hermeneutics of the Quran in Mutazila Discourse as Reflected in the Tahdhib of al-Hakim al-Jishumi (d. 494/1101)' in Felicitas Opwis and David Reisman (eds), *In the Shadow of the Pyramids: Festschrift in Honor of Dimitri Gutas on His 65th Birthday* (Leiden: Brill, 2010, in press); and 'Toward a Reconstruction of the Mu'tazilite Tradition of Qur'anic Exegesis: Reading the Introduction of the Tahdhib of al-Hakim al-Jishumi (d. 494/1101)' in Karen Bauer (ed.), *Studies on Theory and Method in Qur'an Commentaries* (London: Institute for Ismaili Studies, forthcoming).

همچنین آلنا کُلینِیچ (Alena Kulnich) از دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی (SOAS) دانشگاه لندن، مشغول به تدوین رساله دکتری خود درباره جامع الکبیر زُمّانی است.

امکان دسترسی به سنت‌های تفسیری و علمی متقدم درباره قرآن را برای او فراهم می‌کرد. نخستین منبع چنان‌که در بالا ذکر شد، التبیان سلف امامی او طوسی بوده است. دومین منبع التهذیب مفسر و متکلم معتزلی چشمی بوده است. الکتشف و البیان ثعلبی (م ۴۲۷ ق) مفسر سنی سومین منبع برای طبرسی بوده است.^{۱۱}

با توجه به سوره منافقون به عنوان بررسی موردی، روشن می‌شود که طبرسی تفسیر خود از آیات این سوره را با رونویس واژه به واژه از مطالب موجود در تفسیر طوسی، چشمی و تا حدودی کمتر ثعلبی دریافت کرده است.^{۱۲} در نمونه‌های بسیاری، طبرسی مطالب موجود در طوسی و چشمی را [با یکدیگر] تلیف کرده است. او بیشتر آیه را ذکر کرده و سپس دیدگاه‌های مختلف درباره تفسیر آن را که به طور متفاوت در طوسی و چشمی بیان شده، فهرست می‌کند. گاه نخست [مطالب] طوسی را نقل می‌کند و گاه به عکس. وی در هیچ جا هیچ‌کدام از آنها را مشخص نمی‌سازد. در اینجا بیان این نکته نیز مهم است که این بخش‌ها در تفسیر طوسی و چشمی جز در موارد اندکی، همسان و برابر نیستند و در نتیجه طبرسی اشاره می‌کند که هر دو منبع در این معنا مکمل یکدیگرند که تفسیر جامعی از این سوره فراهم می‌آورند. از آنجا که تمرکز این پژوهش بر تأثیر چشمی بر طبرسی است، کاوش بیشتری درباره مطالبی که طبرسی از طوسی رونویسی کرده، نخواهم کرد؛ جز زمانی که در پی آن باشم که نشان دهم برخی جزئیات دقیق اثبات می‌کنند که او رونویسی مطالبی را از چشمی و نه از طوسی برگزیده است.

پیوست «الف» در ادامه، همه بخش تفسیری چشمی درباره سوره منافقون را در بر دارد. از آنجا که تهذیب چشمی تاکنون به صورت چاپی در دسترس نیست، آن را فراهم آوردم. بخش‌هایی از متن چشمی که با خط مشخص شده‌اند، واژه به واژه در مجمع البیان طبرسی موجود است و دو هفتم همه بخش تفسیری درباره سوره منافقون در تفسیر طبرسی را شکل می‌دهد. دو هفتم از تبیان طوسی و دو هفتم دیگر از الکتشف و البیان ثعلبی آمده است و یک هفتم باقی‌مانده به تبیین اصولی برای

از میان رفتن معتزله، ضرورتاً نه به معنای آن است که سنت تفسیری،^۵ اندیشه کلامی و دینی آنها نیز از دست رفته است. با توجه به دشمنی سخت عقلانی میان معتزله و جریان‌های غالب برجسته اهل سنت^۶ و تشیع،^۷ می‌توان گفت که اضمحلال معتزله، تنها پس از آن زمانی ممکن بوده است که این جریان‌ها توانستند پاسخ‌های دقیقی به سنت‌های کلامی و تفسیری معتزلی دهند یا قدرت آنها را در خود جذب نمایند. این پژوهش دو نمونه‌ای را بررسی خواهد کرد که اثبات می‌کند سنت تفسیری معتزلی در سنت‌های عمده تفسیری امامیه و اهل سنت جذب و بلعیده شده است. نخستین نمونه، به تفصیل از تأثیر تهذیب چشمی بر مجمع البیان اثر مفسر برجسته امامی، طبرسی (م ۵۴۸ ق) سخن خواهد گفت. نمونه دیگر تکیه متکلم و فیلسوف بزرگ سنی فخرالدین رازی (م ۶۰۶ ق) در مفاتیح الغیب بر الکتشف زمخشری را نشان می‌دهد.

الف) تأثیر تهذیب چشمی بر مجمع البیان طبرسی

طبرسی در مقدمه مجمع البیان^۸ تنها از ابو جعفر طوسی (م ۴۶۰ ق) به عنوان منبعی مؤثر نام برده است.^۹ اساساً وی بر این امر تأکید می‌کند که قطع نظر از التبیان فی تفسیر القرآن، سنت تفسیری امامیه ناکافی است. پس شگفت‌آور نیست که بخش خوب و سودمند مطالب مجمع البیان و نیز نظام هرمونوتیکی پنج بخشی - «قرائت»، «لغت»، «اعراب»، «نزل» و «معنا»^{۱۰} - از تبیان طوسی اخذ شده است؛ اما این امر نیز مشهود است که طبرسی به دیگر تفاسیر نیز مراجعه کرده است. شاید تصور شود که این موضوع مجموعه عظیمی از آثار متقدم را در بر می‌گیرد؛ چه آنکه او غالباً مفسران و عالمان متقدم به ویژه نحویان، لغویان و قرآرا نام می‌برد که جنبه‌های خاصی از دانش‌های قرآنی را بیان کرده‌اند. از این رو تمایل به این پنداشت است که او به آثار این دست مفسران و عالمان دسترسی مستقیم داشته است. با این همه چنان‌که دلیل زیر نشان خواهد داد، او بر دو منبع عمده‌ای تکیه کرده است که

۵. اضمحلال معتزله در سده‌های ششم و هفتم هجری تاریخ‌گذاری شده است. برای نمونه رک به: Josef van Ess, art. 'Mu'tazilah' in Lindsay Jones (ed.), Encyclopedia of Religion (15 vols, Detroit: Macmillan Reference USA, 2005), vol. 9, pp. 6,317-25; and Sabine Schmidtke, art. 'Mu'tazila' in Encyclopaedia of the Quran.

۶. باید روشن ساخت که پیش از جداسدن مکتب معتزله از جریان اصلی اهل سنت، اکثر معتزلیان از اهل سنت بودند و بسیاری از عالمان مشهور آنها مناصب فقهی معتبری در مکاتب فقهی سنی داشتند. برای نمونه، عبد الجبار همذانی (م ۴۱۵ ق)، قاضی القضاة مذهب شافعی در ری بود. چشمی و زمخشری، حنفی مذهب بودند.

۷. تردیدی وجود ندارد که شیعیان امامی وزیدیان به اندازه زیادی تحت تأثیر سنت کلامی و تفسیری معتزلیان بودند. با این حال، به شدت با معتزلیان درباره موضوعات کلیدی همچون عقیده امامت مخالفند.

۸. درباره تفسیر طبرسی رک به:

Bruce G. Fudge, 'The Major Quran Commentary of al-Tabrisi (d. 548/1154)' (unpublished PhD Thesis, Harvard University, 2005).

۹. رک به: طبرسی؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ چاپ هاشم رسولی محلاتی ۱۰ جلدی، بیروت؛ دار احیاء التراث العربی و مؤسسه تاریخ العربی، ۲۰۰۵ م، ج ۱، ص ۷.

۱۰. طبرسی که‌گاه بخش ششمی را نیز می‌افزاید: «النظم»؛ نک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۶.

۱۱. بر پایه سوره منافقون، تکیه طبرسی بر الکتشف و البیان ثعلبی در سه مثال روشن است: ۱. بخش قابل ملاحظه‌ای درباره «النزل» سوره منافقون کاملاً از ثعلبی گرفته شده است؛ ۲. توضیح تفسیری نامربوط درباره پنج وجه قدر خداوند، پیامبر و مؤمنان در آیه ۸ سوره منافقون نیز لفظ به لفظ به گونه‌ای که در ثعلبی آمده رونویسی شده است. ۳. توضیح تفسیری در خصوص بخش پایانی آیه ۱۰ این سوره نیز از ثعلبی گرفته شده است؛ رک به: طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱، صص ۳۷۳-۳۷۵ و ۳۷۶ و مقایسه شود با ثعلبی؛ الکتشف و البیان؛ چاپ سید حسن، ۶ جلدی، بیروت؛ دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۴ م، ج ۶، صص ۱۹۸-۲۰۱ و ۲۰۲. ولید صالح پیش‌تر از تأثیر الکتشف و البیان ثعلبی بر تفاسیر شیعه امامی که با این بطریق (م ۶۰۰ ق) آغاز شده بحث کرده است. رک به:

Walid A. Saleh, The Formation of the Classical Tafsir Tradition: The Quran Commentary of al-Thalabi (d.427/1035) (Leiden: Brill, 2004), pp. 219-220.

نمونه استفاده طبرسی از ثعلبی نکته صالح را تأیید می‌کند و حتی تاریخ اعتماد شیعیان امامی به تفسیر ثعلبی را به نیمه نخست سده ششم هجری بازمی‌گرداند.

۱۲. طبرسی به جز دو نقل قول قابل توجه و یک توضیح، از ثعلبی استفاده نکرده است. از این رو من وی را در ادامه بحث نادیده گرفتم.

نمونه‌ای را که روشن است طبرسی دیدگاه‌های قاریان، نحویان و لغویان، مانند ابوعمرو بن علاء (م ۱۵۴ق)، کسائی (م ۱۸۹ق) و نافع (م ۱۶۹ق) و نیز مفسران اولیه، مانند ابن عباس (م ۶۸ق؟)، حسن بصری (م ۱۱۰ق) و مقاتل (م ۱۵۰ق) را از تهذیب چشمی رونویسی کرده، شامل می‌شود.

بخش باقیمانده از مجمع البیان طبرسی به آیات ۶-۱۱ این سوره پرداخته است. او در اینجا از ترتیب الگوار طوسی پیروی کرده است. چشمی این بخش را به دو مورد تقسیم کرده است: آیات ۶-۸ و آیات ۹-۱۱. اما با وجود این تفاوت اندک، به طور حیرت‌آوری روشن است که طبرسی مباحث چشمی که در این دو بخش پراکنده شده در یکدیگر تلفیق کرده است. برای نمونه، همه بخش مربوط به واژه‌شناسی ذیل آیات ۶-۱۱ در مجمع البیان طبرسی از این دو بخش چشمی در واژه‌شناسی آیات ۶-۸ و آیات ۹-۱۱ از جمله بیت شعری که چشمی نقل کرده گرفته شده است. تنها نکته اضافی که طبرسی افزوده، یعنی بیت شعری از امرؤ القیس، از طوسی گرفته شده که طبرسی آن را در پایان این بخش جای داده است.

طبرسی در چندین مورد، اکثراً بخش‌های کوچک از یک یا دو خط، اقتباس از مطالب چشمی را انتخاب کرده است، حتی با وجود آنکه مباحث مشابه یا حتی مختصرتر در طوسی وجود دارد. اینجا نیز شهادی است که طبرسی چشمی را بر طوسی ترجیح داده است.

معتزلیان همچون دیگر فرقه‌ها و جریان‌های اسلامی توجه فراوانی به مطالعه قرآن داشتند و بسیاری از ایشان کتاب‌هایی در تفسیر قرآن تألیف کردند. متأسفانه بیشتر تفاسیر تألیفی معتزلیان باقی‌مانده است.

با این همه، با نشان دادن گستره اقتباس - غالباً تأیید نشده - طبرسی از سه تفسیر متقدم‌تر، اصالت و تأثیر اثر خود او تضعیف نمی‌شود. در مقابل، روشن است که او توضیحات تفسیری متفاوت موجود در منابع را در هم بافته و توضیحات مفیدی را بدان‌ها افزوده است که اجازه می‌دهد مجمع البیان وی یکی از منابع بزرگ امامی در سنت تفسیری آن مذهب گردد.^{۱۳}

ب) تکیه رازی بر الکشاف زمخشری

فخرالدین رازی^{۱۴} نیز همچون طبرسی، فراوان از دو تفسیر کهن‌تر بهره

درستی قرائات خاص یا نکات نحوی اختصاص یافته و بسیار محتمل است که طبرسی این مطالب را خود آماده و مطرح کرده است.

اقتباس از چشمی در آغاز قابل توجه و برجسته‌تر است. در واقع، طبرسی می‌بایست زمانی که تفسیر سوره منافقون را آغاز نمود، تهذیب چشمی را در پیش چشم خود داشته باشد. او لفظ به لفظ، بخش کوتاه تمهیدی را از چشمی نقل کرده که حدیثی از پیامبر درباره فضایل این سوره روایت کرده و نیز ارتباط تدوینی این سوره با سوره پیشین (جمعه) را بیان نموده است. در ادامه آن طبرسی، آیات ۱-۵ سوره منافقون را فهرست کرده، بخشی از تفسیر چشمی درباره قرائت را تلخیص نموده و آن را با توضیحی کوتاه که نه در طوسی و نه در چشمی وجود دارد، درباره اصلی برای اختلاف قرائت ادامه می‌دهد. او سپس واژه‌شناسی این آیات را به بحث می‌گذارد که مستقیماً این مطالب از جمله یک بیت شعر را از چشمی رونویسی کرده است. اظهار نظر مجذوب‌کننده‌تر درباره این بخش واژه‌شناسی، آن است که این بخش، بحث غیر مرتبط کوتاهی از فیزیک را شامل می‌شود: اجسام و اجزا (ذرات). در هر دو متن، این مطلب با این عبارت آغاز می‌شود: «إختلف المتكلمون»؛ اما نظریه اینکه چشمی دیدگاه مشایخ خود (مشایخنا)، یعنی اسلاف معتزلی‌اش را تنها دیدگاه قابل قبول معین می‌کند، طبرسی اشاره به معتزلیان را حذف کرده؛ اما همچنان بر موضع آنها به عنوان تنها نظر درست صحه می‌گذارد. او به جای عبارت بالا از تعبیر «المحققون» استفاده کرده است. این بخش مشتمل بر سه دیدگاه معتزلی درباره چگونگی ترکیب بدن است: هشت جزء (نظر ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی)، شش جزء (دیدگاه ابو هذیل) و چهار جزء (نظر ابوالقاسم بلخی). در اینجا نیز طبرسی نام دو فرد اخیر را حفظ کرده؛ اما اشاره چشمی به آنها با عنوان «مشایخنا» را حذف کرده است. وی همچنین تعبیر چشمی از «ابوالقاسم» را به وضوح برای روشن شدن به «بلخی» تغییر داده است. کاملاً می‌توان حذف این اشاره‌ها به معتزلیان با تعبیر «مشایخنا» از سوی طبرسی را فهمید. با وجود این واقعیت که شیعه امامی در عرصه‌ی بسیاری از دیدگاه‌های معتزلی را پذیرفته بودند، با این حال معتزلیان مشایخ شیعه امامی نبودند.

بخش مربوط به «معنا»ی آیات ۱-۵ سوره منافقون، بیشتر متکی بر طوسی و چشمی است. طبرسی گفته‌های طوسی را فهرست کرده و آن را با توضیحات همواره متفاوتی که در چشمی فهرست شده، ادامه می‌دهد. در اینجا نیز دوباره سه مورد داریم که چشمی دیدگاه‌های مفسر معتزلی ابومسلم اصفهانی (م ۳۲۲ق) را نقل کرده و لفظ به لفظ از سوی طبرسی رونویسی شده‌اند. این موارد شاهد انکار ناپذیری را ارائه می‌کنند که دسترسی طبرسی به توضیحات تفسیری اصفهانی و نیز دیگر مفسران و متکلمان معتزلی همچون جبائی و ابوالقاسم بلخی، بی‌واسطه نبوده بلکه در مقابل با واسطه و از طریق تهذیب چشمی بوده است. این امر چند

۱۳. من در موقعیتی نیستم که بازتاب‌های بیشتر بر این موضوع را ارائه کنم. درباره مجمع البیان طبرسی رک به: پانویشت شماره ۶ در پژوهش بروس فاج (Bruce Fudge). برداشت من این است که فاج در حال تدوین رساله‌ای درباره تفسیر تعلیمی است.

۱۴. درباره رازی به عنوان مفسر رک به:

Tariq Jaffer, Fakhral Dinal Razi (d.606/1210): Philosopher and Theologian as Exegete (unpublished PhD Dissertation, Yale University, 2005).

جعفر در حال تدوین رساله‌ای درباره تفسیر رازی است.

نمونه‌هایی که به نظر می‌رسد رازی دیدگاه‌های مفسران اولیه (برای مثال المفسرون، أهل المعانی) را مانند موارد «ب ۱ث» و «ب ۱ج» در پیوست «ب» تلخیص کرده، او آنها را نیز از واحدی و زمخشری رونویسی کرده است.

نتیجه

بررسی انجام شده در این مقاله نشان می‌دهد که سنت تفسیری معتزلی از مرگ معتزله که محققان معاصر معمولاً تاریخ آن را سده هفتم هجری می‌دانند، جان سالم به در برده است. برای نمونه، رازی از زمخشری نه با هدف رد او یا رد سنت تفسیری معتزلی نقل قول کرده است، هرچند گاه چنین کرده است. تفسیر رازی را چنان‌که در شش موردی که در بخش تفسیری وی از سوره منافقون مشاهده می‌شود، بدون برخی دیدگاه‌های پرارزشی که در الکشاف زمخشری و سنت تفسیری معتزلی پیش از آن بیان شده، باید تفسیری ناقص و ناتمام بشمار آورد. او با انجام چنین کاری خدمت بزرگی به اهل سنت کرده است. در مورد طبرسی، دلیل غیرقابل انکاری در دست داریم که او فراوان از تهذیب جشمی استفاده کرده، بی‌آنکه آشکارا به چنین کاری اعتراف نماید. او نه فقط برخی دیدگاه‌های تفسیری جشمی را که آرای تفسیری چندین مفسر معتزلی متقدم‌تر را شامل می‌شود، فراچنگ آورده و بهره برده، بلکه برای تکمیل این مطالب از التبیان طوسی و الکشاف و البیان ثعلبی نیز رونویسی کرده است. با توجه به تأثیر مجمع البیان طبرسی بر سنت تفسیری و اندیشه دینی امامیه پسین،^{۱۷} انکارناپذیر است که از طریق استفاده ناگفته خود او از تهذیب جشمی، سنت تفسیری معتزلی ارائه شده به وسیله طبرسی در شکل دهی سنت تفسیری امامیه جایگاه برجسته‌ای دارد. چنانچه برای نکته بیفزاییم که این واقعیت که طوسی - دیگر منبع مهم طبرسی - استفاده فراوانی از مفسران معتزلی متقدم‌تر - به ویژه تفاسیر ابومسلم اصفهانی (م ۳۲۲ق) و علی بن عیسی رُمّانی^{۱۸} - برده است، پس نه تنها سنت تفسیری معتزله به طور گسترده در سنت تفسیری امامیه باقی مانده است، بلکه قابل توجه‌تر آنکه، شکل دهنده اصلی سنت تفسیری امامیه را نشان می‌دهد.^{۱۹}

پراهمیت‌تر برای نمونه ما این واقعیت است که تفاسیر معتزلی متقدم، تنها از طریق تفاسیر معتزلی متأخر همچون تهذیب جشمی و الکشاف زمخشری که منابع مهمی نیز برای دسترسی به آرای اختلافی متقدم «پدران مؤسس» دانش‌های قرآنی سده اول و دوم هجری: قاریان،

۱۷. رک به:

Etan Kohlberg, art. 'al-tabrisi' in Encyclopaedia of Islam, 2nd edn.

۱۸. رک به: طوسی؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ چاپ احمد قَصیر العالمی، (۱۰ جلدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا)، ج ۱، ص ۱-۲. امروز چون برخی نسخه‌های خطی الجامع الکبیر رُمّانی را در دست داریم، تعیین محدوده تکیه طوسی بر رُمّانی مهم و ضروری است.

۱۹. در اینجا بر این واقعیت نیز باید اشاره کرد که تفاسیر معتزلی سهم مهمی در توسعه سنت تفسیری زیدی بعدی داشته است. آنسان که با تأثیر تهذیب جشمی و الکشاف زمخشری در میان زیدیان یعنی از سده ششم هجری ثابت شده است.

برده است: البسیط واحدی (م ۴۶۸ق) و الکشاف زمخشری. نمونه مورد مطالعه در اینجا نیز چنان‌که در پیوست «ب» ارائه شده، همان سوره منافقون است. نخستین نتیجه‌ای که می‌توان استنباط کرد آن است که هرچند رازی به روشنی از زمخشری با عنوان «صاحب الکشاف» نام می‌برد، از واحدی بدون هیچ اشاره‌ای به نام او رونویسی کرده است. مهم‌تر آنکه پیوست «ب» گستره اعتماد رازی به این دو تفسیر را نیز نشان می‌دهد که تا زمانی که این متون با یکدیگر مقایسه نشده‌اند، نمی‌توان مقدار آن را مشخص و معین ساخت. به سخن دیگر، تنها با مطالعه

از میان رفتن معتزله، ضرورتاً نه به معنای آن است که سنت تفسیری، اندیشه کلامی و دینی آنها نیز از دست رفته است. با توجه به دشمنی سخت عقلانی میان معتزله و جریان‌های غالب برجسته اهل سنت و تشیع، می‌توان گفت که اضمحلال معتزله، تنها پس از آن زمانی ممکن بوده است که این جریان‌ها توانستند پاسخ‌های دقیقی به سنت‌های کلامی و تفسیری معتزلی دهند یا قدرت آنها را در خود جذب نمایند.

همان اندازه مهم است که شاهد قطعی در دست داریم که رازی به دیدگاه‌های عالمان متقدم پیشماری همچون قاریان (مانند عاصم)، نحویان و لغویان (مانند مُبرّد و سیبویه)، مفسران (همچون ابن عباس، قتاده، ضحاک و مقاتل)، فقیهان (همانند ابوحنیفه) و شاعران (مانند جریر) به همان گونه‌ای که در البسیط یا الکشاف نقل شده، دسترسی داشته است. از این رو این تصور که چون وی از این افراد نقل قول کرده، پس باید آثارشان را در اختیار می‌داشته تضعیف می‌شود.^{۱۶} حتی در آن

۱۵. جوده مهدی پیش‌تر تکیه رازی بر واحدی اشاره کرده بود. رک به: جوده مهدی؛ الواحدی و منهجه فی التفسیر؛ قاهره: وزارة الثقافة، ۱۹۷۷م، ص ۴۱۲-۴۲۶ نیز رک به:

Walid A. Saleh, 'The Last of the Nishapuri School of Tafsiṛ: Al-WaRidi (d. 468/1076) and His Significance in the History of Qur'anic Exegesis', Journal of the American Oriental Society 126:2 (2006), pp. 223-43, at p. 224.

ژاک ژومیه، واحدی را یکی از منابع تفسیر رازی نام برده است؛ اما هیچ نشانه و دلیلی برای آن ارائه نکرده است. رک به:

Jacques Jomier, 'Fakhr al-Din al-Razi (m.606H./1210) et les commentaires du Coran plus anciens', Mideo 15 (1982), pp. 145-72.

نیز رک به:

Claude Gilliot, 'Works on Hadith and its Codification, on Exegesis and on Theology. Part Two: Qur'anic Exegesis' in C.E. Bosworth and M.S. Asimov (eds), History of Civilizations of Central Asia, Vol. IV (Paris: UNESCO, 2000), pp. 97-131.

۱۶. ژومیه بر پایه نقل قول‌های رازی، فهرستی حدسی از منابعی که رازی می‌بایست در اختیار داشته باشد تألیف کرده است. رک به:

Jomier, 'Fakhr al-Din al-Razi'.

مرعشی (مجموعه شماره ۳۷۴۶) برگه‌های ۶-۱۱ الف رونویسی کرده‌ام. این مجموعه آخرین مجلد تفسیر جشمی یعنی جلد نهم را ارائه می‌دهد که سوره‌های جمعه تا پایان قرآن را در ۲۰۳ برگ شامل می‌شود. این نسخه در جمادی الثانی سال ۶۷۸ق توسط حسین بن عبدالله خولانی استنساخ شده است. بنابراین، منشأ اصلی این نسخه پیش از آنکه در سده نهم به ایران بیاید در جامعه زیدی یمن بوده است.

عباراتی که با خطی زیر آن مشخص شده‌اند، لفظ به لفظ در مجمع البیان طبرسی (چاپ هاشم محلاتی، ۱۰ جلدی، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی و دار احیاء التراث العربی، ۲۰۰۵م، ج ۱۰، صص ۳۶۹-۳۷۶) موجود است.

سورة المنافقين

مدنیة. وعن بعضهم أنها مكّية، وليس بشيء. وهي إحدى عشرة آية.

وعن أبي [بن] كعب عن النبي صلى الله عليه وآله: من قرأ سورة المنافقين برئ من النفاق.

ولما ختم سورة الجمعة بما هو من علامات النفاق من ترك رسول الله صلى الله عليه وآله قائماً في الصلاة أو في الخطبة، والاشتغال باللهو والتجارة افتتح هذه السورة بذكر المنافقين.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قوله تعالى: إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١٧﴾ [١٧] اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٩﴾ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُمْسَدَةٌ يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعُدُوّ فَاخْذِرْهُمْ فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَنْ يُؤَفِّكَونَ ﴿٢٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَعْفِفْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوْ أَوْزَعْتُمْ وَأَرَأَيْتُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٢١﴾

(۵-۱:۶۳)

القراءة

قرأ أبو عمرو والكسائي والأعمش خُشْبٌ ساكنة الشين نحو بَدَنَةٌ وُئِدُنْ، والباقون بضم السين. وعن ابن كثير بالتخفيف والصحيح عنه التثقيب. والتخفيف قراءة البراء بن عازب، واختيار أبي عبد الله قال: لأن واحدها خَشْبَةٌ، ولم نجد في العربية فَعَلَةٌ يجمع على فَعُلَ بضم الفاء والعين، ويلزم من ثقلها أن يثقل البَدْنُ، ويقرأ والبَدْنُ (الحج ۳۶: ۲۲) لئن واحدها بَدَنَةٌ. واختار أبو حاتم التثقيب، ونظيرها ثَمَرَةٌ وُئِدُنْ. قرأ نافع ويعقوب لَوْؤًا بتخفيف الواو، واختاره أبو حاتم. وقرأ الباقر بتشديد الواو، واختاره أبو عبد الله والمفضل قال: إنهم جعلوها مَرَّةً، يقال: لوى رأسه لينا إذا ثناه عليك. ولوى، أوكد. قراءة العامة أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً بفتح الألف من اليمين،

نحويان، لغويان، مفسران و متكلمان بودند، برای اهل سنت و امامیه در دسترس بوده است.^{۲۰}

نتیجه پایانی آنکه می‌خواهم بر مطالعات تفسیری در خراسان تأکید کنم. همه آثار تفسیری که در این نوشتار بررسی کردم غیر از تفسیر طوسی از خراسان اند. این نشان می‌دهد که در سده ششم هجری، مطالعات تفسیری در خراسان متکی بر عمده تفاسیری بوده است که در آنجا یک یا دو نسل پیش‌تر از آن فراهم آمده بودند: الکشف و البیان ثعلبی، البسيط واحدی، تهذیب جشمی و الکشاف زمخشری. از این رو با پیوست این نکته با مطلب پیشین، تدوین فهرست‌هایی از اسامی مفسران، نحویان نخستین و... که در تفاسیر پسین ذکر شده‌اند به ویژه آن دسته کسانی که آثارشان از میان رفته است، چنین تصویری که عالمان بعدی باید آثار ایشان را در اختیار می‌داشتند، گمراه‌کننده است. تا زمانی که دلیل قطعی و تأییدکننده‌ای در دست نداشته باشیم که این عالمان دسترسی مستقیم به آن دست منابع داشته‌اند، بیان چنین گمان‌هایی قابل دفاع نیست.^{۲۱} نمونه‌ای که در این مقاله بررسی شد، نشان می‌دهد که تفاسیری همچون الکشف و البیان ثعلبی، البسيط واحدی و التهذیب جشمی - با اقتباس از اصطلاح ولید صالح - نقاط انتشار سنت تفسیری متقدم اسلامی شدند.^{۲۲}

اینکه سنت تفسیری معتزله از سوی مفسران بانفوذ سنی و امامی مورد اقتباس قرار گرفته، شاهدی است بر اینکه هر دو فرقه مرهون سنت معتزله‌اند و آن را با سنت تفسیری اصلی خودشان موافق ساخته‌اند. بنابراین غلبه فکری آنها بر معتزله و از میان رفتن متعاقب آن تنها زمانی ممکن بوده است که این دو فرقه برای مباحث قوی کلامی معتزله از جمله سنت تفسیری آن خواه بارز یا همگون‌سازی، خواه راهی که بدان اجازه ادامه حیات در مباحث‌شان را می‌داد پاسخ‌هایی یافته باشند.

پیوست الف: تفسیر سوره منافقون در تهذیب جشمی

متن تفسیر سوره منافقون در تهذیب جشمی را از نسخه کتابخانه

۲۰. الکشاف زمخشری تأثیر استثنایی در اهل سنت داشته است. رک به:

Saleh, The Formation of the Classical Tafsir Tradition, pp. 215-216.

هرچند، من با این نظر مخالفم که وضعیت الکشاف معتزلی کمتر است. اکثر ردیه‌ها و سانسورهای جانبدارانه بخش‌هایی از مطالب آن از سوی عالمان سده‌های میانه و پیش‌مدرن سنی فقط ثابت می‌کند که موقعیت الکشاف معتزلی محرمانه نبوده و برای برخی عالمان سنی چالشی پیش آورده است. لین (Lane) این جنبه حساس و تعیین‌کننده را در بررسی خود از پذیرش الکشاف مورد توجه قرار نداده است. رک به:

Andrew J. Lane, A Traditional Mu'tazilite Qur'an Commentary: The Kashshaf of Jar Allah Zamakshari (d.538/1144) (Leiden and Boston: Brill, 2006), pp. 48-101.

۲۱. قطع نظر از فهرست حدسی ژومیه (رک به: پانوش شماره ۱۳)، رک به: بررسی منابع زمخشری در Lane, A Traditional Mu'tazilite Qur'an Commentary, pp. 181-219.

۲۲. صالح به طبری و ثعلبی به عنوان دو نقطه تقسیم اشاره دارد: «ثعلبی با اسانید کامل و... ثعلبی بدون اسانید». رک به:

Saleh, The Formation of the Classical Tafsir Tradition, p. 225.

من تنها به ثعلبی چند تفسیر دیگر، یعنی البسيط واحدی، التهذیب جشمی و الکشاف زمخشری را می‌افزایم که در محیط فکری و جغرافیایی مشابه یعنی خراسان تدوین شده‌اند.

لشلا یجمع بین حرفی التأکید، والعرب تَوَكَّدُ باللام يقولون: لأعطينك ولأضربتك، ومنه: لأعطين الراية غداً رجالاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله، كزاراً غير فزار يكون الفتح على يديه، فأعطاهما علياً عليه السلام.

هُمُ الْعَدُوُّ وقيل: تم الكلام عند قوله عَلَيْهِمْ. ثم قوله: هُمُ الْعَدُوُّ ابتداء وخبر. وقيل: بل يتصل بما قبله أي يَحْسُبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ.

النزول

السورة نزلت في قصة عبد الله بن أبي وأصحابه من المنافقين كانوا يحلفون عند رسول الله صلى الله عليه وآله بأن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله وإن في قلوبنا مثل ما نقول بألسنتنا، وكذبوا. وقيل: كانوا إذا خلوا بضعفة المسلمين طعنوا في الإسلام فإذا بلغ النبي صلى الله عليه وآله ذلك جاؤا معتذرين يحلفون كاذبين، عن الأصم.

وقيل: قال عبد الله بن أبي: لَا تَنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَإِذَا رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، فناظره زيد بن أرقم فلما أخبروا النبي صلى الله عليه وآله جحد وأوحلف، ففيه وفي زيد بن أرقم نزلت السورة. وقيل له: اذهب يستغفر لك رسول الله صلى الله عليه وآله، فلوى رأسه تكبراً وتعظماً. وستأتي يا محمد تلك القصة من بعد.

المعنى

إِذَا جَاءَكَ الْمُتَأَفِّقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وكفى به شهيداً وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُتَأَفِّقِينَ لَكَاذِبُونَ فيما أظهروا من قولهم: نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ، لأنهم ما قالوا ذلك عن علم واعتقاد. وقيل: شهد عن جهل [٨] فكان كاذباً كمن يشهد لإنسان على غيره وهو لا يعلم كان كاذباً وإن كان ذلك الحق ثابتاً.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً، أي جعلوا أيمانهم الكذب سترة يدفعون عن أنفسهم ما يخافون من القتل والأسر وسائر المكاره. وقيل: سترة يستترون بها لئلا يعرف حالهم. واليمين هي حلفهم أنهم منكم، عن الضحاک. فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، قيل: أَعْرَضُوا بِذَلِكَ عَنِ دِينِ الْإِسْلَامِ. وقيل: لما حلفوا وأظهروا الإيمان سكنوا إلى قولهم فكانوا يوقعون الشبه ليصرفوهم عن الإسلام. وقيل: لما خَوْفُوا النَّاسَ وَصَدَّوْهُمْ عَنِ الْإِيمَانِ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وقيل: صَدَّوْا النَّاسَ بِأَنْ دَعَوْا إِلَى الْكُفْرِ فِي الْبَاطِنِ، وهذا إنما يكون من خواصهم يصدون العوام عن الدين كما يفعله المبتدعة. إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، أي ساءت أعمالهم في إبطان الكفر والحلف بالكذب. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا، ظاهراً عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم والمسلمين. ثُمَّ كَفَرُوا، إذا خلوا بالمشركين. وإنما قال: ثُمَّ كَفَرُوا لأنهم جددوا الكفر بعد إظهار الإيمان. وقيل: المراد بالإيمان التصديق، أي صدقوا النبي صلى الله عليه وآله ظاهراً ثم جحدوه باطناً، فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ. قيل: وسم عليها بسمة الكفر بأنهم لا يُؤْمِنُونَ أبداً لتعرف الملائكة بحالهم عقوبة لهم، عن أبي علي. وقيل: لما أَلْفُوا الْكُفْرَ

يعني يحلفون بالكذب للمسلمين ليسلموا. وعن الحسن: إِيْمَانُهُمْ بكسر الألف للإيمان الذي هو الإسلام، يعني أظهروا الإيمان ليأمنوا من سيوف المسلمين. وصيروه جُنَّةً.

اللغة

الجُنَّةُ، السترة المتخذة لدفع الأذية كالسلاح المتخذ للدفع. والجَنَّةُ، البستان الذي تجتبه الشجر. والجَنَّةُ، الجنون الذي يستر العقل. والجَنُّ لسترته عن أعين الناس. والجنان والجنين كل ذلك أصله السترة.

والصد، الإعراض، صدَّ وصدَّ غيره لازم متعد. وهو يصد بضم الصاد ويصد بكسرها إذا صح. والصد بضم الصاد ناحية الوادي. والصد. والصد بالفتح والسم الجبل.

والفقه، العلم بالشيء فقته الحديث أفقته، وكل علم فقه إلا أنه اختص به علم الشريعة فكل من علمها يقال: إنه فقيه. وأفقتهك الشيء يبين لك. وقال سليمان لامرأة: فقته، أي صرت فقيهة، وقيل: فهمت ما خاطبتك به. يقال: فقه بكسر القاف علم وفهم، وبضمها صار فقيها.

والجسم، قال ابن زيد: كل شخص مدرك وكل عظيم الجسم جسم وجسام. والأجسام جمع جسم. والجسمان: الشخص الأجسام. قال الشاعر:

وأجسم من عاد جسوم رجالهم وأكثر إن عدوا عديدا من الرمل [٧ب]

واختلف المتكلمون في حدِّ الجسم فقيل: الطويل العريض العميق، ولذلك متى ازدادت ذهابه في هذه الجهات قالوا: أجسم وجسم، وهذا قول مشايخنا. وقيل: هو المؤلف. وقيل: هو القائم بالذات، وليس بشيء، لأن ذلك لا يقع فيه التزايد فلا يستعمل فيه لفظه أفعال، ولأنه نفي لثب معناه لا يحتاج إلى كل. والأجسام تأتلف من الجواهر وهي أجزاء لا تتجزأ. واختلف مشايخنا في أقل الأجسام فقيل: ثمانية أجزاء مؤلفة، عن أبي علي وأبي هاشم. وقيل: ستة أجزاء، عن أبي الهذيل. وقيل: أربعة أجزاء، عن أبي القاسم.

والإفك والإنصاف بمعنى يقال: أفك يأفك أفكاً بفتح الهمزة والفاء، وذلك مصدر. والإفك بكسر الهمزة وسكون الفاء اسم الفعل، ومثل ذلك حَذَرٌ وحَذْرٌ، تقول حذرت حذراً بفتح الحاء والذال. والإسم الحذْر بكسر الحاء وسكون الذال عن أبي مسلم. ويقال: سددت إلى الشيء، تحفظه.

الإعراب

كسرت إن في قوله وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ لِأَجْلِ لَامِ الْإِبْتِدَاءِ الَّتِي فِي الْخَبَرِ، لِثَنِّ لَهَا صَدْرَ الْكَلَامِ وَإِنَّمَا آخَرَتْ عَنْ مَوْضِعِهَا إِلَى مَوْضِعِ الْخَبَرِ

الحق. وَرَأَيْتَهُمْ يُصَدُّونَ، أي يعرضون عمّا دُعوا إليه. وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ، عمّا دُعوا إليه. وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ، طالبون الكبر في ذلك الإعراض. قيل: هو عبد الله ابن أبي. وقيل: هو في جميع المنافقين، وهذا من الجهل بمواقع الرسالة والدين.

الأحكام

يدلّ قوله: قَالُوا نَشْهَدُ، الآية، أنّ القوم أظهروا أنهم يصدقونه عن اعتقاد ومعرفة ولم يكونوا كذلك، فلذلك سّماهم كاذبين لأنّ ظاهر قولهم كذب. بل الوجه الذي ذكرنا كأنهم قالوا: نعتقد أنّك رسول الله ولم يكونوا كذلك. ويدلّ أنهم حلفوا كاذبين. واختلف العلماء فمنهم من قال نفس قولهم: نَشْهَدُ يمين، وهو قول الأصمّ وفقهاء العراق. ومنهم من قال: الحلف غيره، وكانوا يحلفون. وقوله: أشهد لا يكون يمينا، وهو قول الشافعي واختيار أبي علي. وتدلّ على جبن المنافقين مع قوة أجسامهم، وكذلك يكون كلّ ملحد وكافر ومبتدع. وتدلّ على أنّ التكبر عن الحق من الكبائر.

با نشان دادن گستره اقتباس - غالباً
تأیید نشده - طبرسی از سه تفسیر
متقدم تر، اصالت و تأثیر اثر خود او
تضعیف نمی شود. در مقابل، روشن
است که او توضیحات تفسیری
متفاوت موجود در منابع را
در هم بافته و توضیحات مفیدی
را بدان ها افزوده است که اجازه
می دهد مجمع البیان وی یکی
از منابع بزرگ امامی در سنت
تفسیری آن مذهب گردد.

قوله تعالى: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٦٣﴾ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٤﴾ يَقُولُونَ لِنَنْزِلِ إِلَيْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ ﴿٦٥﴾ [وَلِلْمُؤْمِنِينَ] وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

(٦٣: ٦-٨)

اللغة

الاستغفار طلب المغفرة وإتما جاز من النبي صلى الله عليه وآله الاستغفار لهم على ظاهر أحوالهم فيبين الله تعالى أنّ ذلك لا ينفذ لإضمارهم الكفر. والانفصاض التفرق عن تلاؤم، ومنه فضّ الكتاب فوّقه بالنشر، ومنه الفضة لئن من شأنها التفرقة في أثمان الأشياء. والأعزّ نقيض الأذلّ. والأعزّ الأقدر على منع غيره وأصله من العزيز.

النزول

قيل: نزلت الآية في عبد الله بن أبي وأصحابه وذلك أنّه بلغ رسول الله صلى الله عليه وآله على الله وعلى آله أنّ بني المصطلق يجمعون لحربه وقائدهم الحرث بن أبي ضرار أب جوية زوجة النبي صلى الله عليه وآله. فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله لحربهم فلقيهم على ماء لهم واقتتلوا فهزم الله بني المصطلق وغنموا أموالهم ونساءهم وذراريهم والناس على ذلك إذ وقع بين أجير لعمر بن الخطاب يقال له جهجاه من بني

واعتادوا التكذيب والعناد ولم يصغوا إلى الحق ولا فكروا في العواقب خلاهم واختيارهم وخذلهم فصار ذلك طبعاً على قلوبهم، فهو الفهم ما اعتادوه من الكفر، عن أبي مسلم. فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ، أي لا يعلمون الحق من حيث لا يتفكرون حتى يعلموا الحق والباطل.

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهم خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ، شبه المنافق بالخشب المسندة. ووجه التشبيه أنّ أجسامهم بحسن صورتها واستوى خلقها وقامتها تعجب الناظر، ولكن لخلوها من الخير كأنهم خشب، أشباح بلا أرواح. وقيل: التشبيه وقع بالخشب المتأكلة يحسب من رآها سليمة من حيث أنّ ظاهرها يروق وباطنها لا يفيد، كذلك المنافق ظاهره يعجب وباطنه خال من الخير. قال عبد الله ابن عباس: وكان عبد الله ابن أبي جسيماً فصيحاً، وإذا قال شيئاً يسمع النبي صلى الله عليه وآله، وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ، من حسن كلامهم وقولهم للمؤمنين: إنا منكم.

يَخْسِبُونَ كُلَّ صَيِّحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعُدُو. وقال ابن عباس: لجبنهم ولتهمة النفاق فيهم يخافون من كل شيء مخافة أن يظهر نفاقهم ويفتضحوا بخلاف الواثق بدينه. وقيل: إذا نادى منادي في المعسكر وانقلبت دابة أو نشذت ضالّة ظنوا أنه العدو، وأنهم [٨ب] يراون لما في قلوبهم من الرعب، عن مقاتل. وقيل: تم الكلام عند قوله: كُلَّ صَيِّحَةٍ عَلَيْهِمْ، أي من جبنهم كلما سمعوا صيحة توهموا أنّ ذلك بلاء نزل وأن الدابة عليهم، وإذا سمعوا بخبر عدو لد أو تأهب المسلمون لقتال أحبوا الموت لفرط جبنهم. ثم ابتداء فقال: هُمُ الْعُدُو، أي هاؤؤلاء المنافقون هم أشدّ [عداوة] وأضر بالمسلمين لأن المسلمين علموا الكفار فيتحرزون منهم، ولا يختلطون بالمسلمين بخلاف المنافقين. فعلى الأول هم العدو يرجع إلى الكفار، أن يظنّ المنافقون أنّ ذلك العدو، وعلى هذا العدو هم المنافقون. وقيل: هم العدو أي لفرط جبنهم يشند ضررهم على المسلمين لأن الجميع إذا خاف بعضهم تنكسر قلوب الباقين. فَاحْذَرُوهُمْ، أي احذر مخاطبتهم ولا تأمنهم لأنهم كانوا ينقلون أسرار المؤمنين إلى الكفار ويفسدون من قدروا عليه من المؤمنين ويفتنونهم. وقيل: تحذر منهم.

فَاتْلُوهُمْ اللَّهُ، قيل: هذا دعاء عليهم بالهلاك لأن من قاتله الله فهو مقتول ومن غالبه فهو مغلوب. وقيل: لعنهم الله أي أبعدهم. وقيل: أخزاهم. ومتى قيل: أليس هم ماتوا؟ قلنا: موتهم نزل بهم عقوبة، عن أبي علي. ويجوز أن يعاقبوا بشيء فيقتلوا. أَنَّى يُؤْفَكُونَ، أي أنا بصرفون عن الحق مع كثرة الدلالات. قيل: هذا توبيخ وتقريع وليس باستفهام، عن أبي مسلم. وقيل: معناه كيف تكذبون من الإفك.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأَ رُءُوسَهُمْ، قيل: أمالوها إعراضاً بوجوههم عن الحق تكبراً أو كفراً وكرهاً لذكر النبي صلى الله عليه وآله عليه وآله. وقيل: لَوَّأَ رُءُوسَهُمْ يحزكونها استهزاء حيث دعوهم إلى

لوحضروا مجلسه وطلبوا الاستغفار كان يستغفر لهم. قلنا: نعم بشرط التوبة، فأما مع الإصرار فلا. وقيل: على ظاهر الحال والأول الوجه لأنه علم حالهم هم يعني المنافقين الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ حَتَّى يَنْفَقُوا بِتَفَرُّقٍ عَنْهُ. قيل: توأصى المنافقون بينهم بذلك. وقيل: قاله عبد الله بن أبي لهب لتتفرق الصحابة فلا يجد ناصرًا والله تعالى عظم أمر نبيته فلم يحك ما قالوا فيه وإنما قال: عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خَزَائِنُهُ مَقْدُورَاتُهُ أَي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَرْزُقُهُمْ مِنْ وَجْهِهِ وَخَيْرِ بَيْتِهِ فَمَنْ يَحْكُ مَا يَضُرُّكَ إِنْ فَاقَهُمْ. وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ، أَي لَا يَعْلَمُونَ كِنَةَ عَظْمَتِهِ. وقيل: لا يعلمون أنه يرزقهم إن منعوا الإنفاق. وينصره إن منعوا النصر. وقيل لحاتم الأصم: من أين تأكل؟ فقال: وَ اللَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ. يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ، مِنْ غَزْوَةِ بَنِي الْمَصْطَلِقِ. لِيُخْرِجَنَّ الْأَعْرَضُ مِنْهَا الْأَذْلَ، وَهُوَ يَعْنِي ب-- الْأَعْرَضُ نَفْسُهُ وَب-- الْأَذْلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَكْذَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى. وَقَالَ: وَ اللَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ، لِأَنَّهُ الْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ الْقَاهِرُ لِكُلِّ مَخْلُوقٍ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ شَيْءٌ. وَ لِرَسُولِهِ، بِإِظْهَارِهِ وَإِعْلَاءِ كَلِمَتِهِ وَدِينِهِ عَلَى الْأَدْيَانِ، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ / [١٠أ] بَنَصْرَتِهِ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَإِدْخَالِهِ إِيَّاهُمْ الْجَنَّةَ. وَقِيلَ: عِزَّةُ اللَّهِ بِالرَّبُوبِيَّةِ، وَعِزَّةُ الرَّسُولِ بِالنَّبُوءِ، وَعِزَّةُ [الْمُؤْمِنِينَ] الْعِبَادِيَّةُ. أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِذَلِكَ ثُمَّ حَقَّقَ اللَّهُ ذَلِكَ فَأَعَزَّ اللَّهُ رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَفَتَحَ عَلَيْهِمْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا. وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ، لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. وَ مَتَى قِيلَ: أَلَيْسَ قَالَ فِي مَوْضِعٍ: وَ اللَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا [فاطر: ١٠]، قُلْنَا: عِزَّةُ الرَّسُولِ وَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جِهَتِهِ ف-- اللَّهُ الْعِزَّةُ جَمِيعًا.

الأحكام

تدل الآيات على أشياء منها: أن الكفار والمنافقين لا تلحقهم مغفرة ولا استغفار. ومنها: أن المنع من الإنفاق في سبيل الله كبيرة مذموم. ومنها: أن الرزق يحصل من جهته فممنوع غيره لا يضر إلا أنه يأمر عباده بأن ينفق بعضهم على بعض، فإن لم يفعلوا أتاهم الرزق من وجه آخر. ومنها: أن ذلك قول المنافقين بخلاف قول المجبرة. ومنها: أن العزة تحصل به وبطاعته. ومنها: أن المعارف مكتسبة لأنه وصفهم بأنهم لا يعلمون.

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٠﴾ وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١﴾ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾

(المنافقون: ٩-١١)

القرأة

قرأ أبو عمرو قَاصِدًا وَ أَكُونُ بِالْوَاوِ وَفَتَحَ النُّونَ عَلَى جَوَابِ التَّمْنِي وَالِاسْتِفْهَامِ بِالْفَاءِ. قَالَ أَبُو عَمْرٍو: إِنَّمَا حَذَفَتِ الْوَاوُ مِنَ الْمُصْحَفِ

عَفَانُ وَبَيْنَ حَلِيفٍ لِلخَزْرَجِ مَشَاجِرَةَ بِسَبَبِ الْمَاءِ وَقِتَالٍ، فَصَرَخَ جِهْجِهًا بِالْمُهَاجِرِينَ وَصَرَخَ حَلِيفٌ بِالْأَنْصَارِ وَأَعَانَ هَذَا بَعْضُهُمْ وَهَذَا بَعْضُهُمْ حَتَّى وَقَعَتْ مَنَاوِشَةٌ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي وَعِنْدَهُ قَوْمُهُ وَفِيهِمْ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ: غَلَامٌ حَدَثَ السِّنِّ وَاللَّهُ مَا مَثَلْنَا وَمِثْلَهُمْ إِلَّا كَقَوْلِ الْقَاتِلِ: سَمَنْ كَلْبِكَ يَا كَلْبُكَ، وَاللَّهُ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعْرَضُ مِنْهَا الْأَذْلَ. عَنِي بِالْأَعْرَضِ نَفْسُهُ وَبِالْأَذْلِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ قَالَ لِقَوْمِهِ: هَذَا فَعَالِكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ أَحَلَلْتُمُوهُمْ بِلَادَكُمْ وَقَاسَمْتُمُوهُمْ أَمْوَالَكُمْ وَلَا تَنْفِقُوا عَلَيْهِمْ حَتَّى يَنْفَقُوا مِنْ حَوْلِ مُحَمَّدٍ. فَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ: أَنْتَ وَاللَّهُ الذَّلِيلُ وَمُحَمَّدٌ فِي عِزِّهِ مِنَ الرَّحْمَنِ. فَسَكَتَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَخْبَرَ زَيْدٌ بِذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِنْدَهُ عُمَرُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، دَعْنِي أَضْرِبْ عُنُقَهُ أَوْ أَمْرَ أَنْصَارِيًّا يُضْرِبُ عُنُقَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا تَحَدَّثَ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ. وَأَمْرًا بِالرَّحِيلِ وَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ: مَا هَذَا الَّذِي بَلَّغَنِي عَنْكَ. فَحَلَفَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٍ وَأَنَّ زَيْدًا لَكَاذِبٌ. وَقَالَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: هُوَ شَيْخٌ لَا يَصَدِّقُ عَلَيْهِ غَلَامٌ حَدَثٌ. وَجَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَاسْتَأْذَنَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقِيلَ أَتَيْهِ فَأَبَا

/ [٩ب] فَلَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ أَنْزَلَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ هَذِهِ السُّورَةَ فِي تَكْذِيبِ عَبْدِ اللَّهِ وَتَصَدِيقِ زَيْدٍ وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ خَارِجَ الْمَدِينَةِ فَلَمَّا أَرَادَ دُخُولَهَا مَنَعَهُ ابْنُهُ وَجَاءَ وَسَيْفُهُ مَسْلُوقٌ فَقَالَ: مَا تَفْعَلُ يَا لَكْعَ. فَقَالَ: لَا أَدْعُكَ تَدْخُلُ حَتَّى تَأْذِنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَتَّى تَقُولَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْأَعْرَضُ وَأَنْتَ الْأَذْلُ وَابْنُ الْأَذْلِ. فَشَكَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأُذِنَ لَهُ فِي الدُّخُولِ وَقَالَ لِأَبْنِهِ:

دَعِهِ إِنَّا نَحْسُنُ مَعَاشِرَتَهُ لِمَكَانِكَ. وَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا أَيَّامًا قَلِيلًا حَتَّى مَاتَ فَلَمَّا نَزَلَتِ الْآيَاتُ قِيلَ لَهُ: قَدْ نَزَلَ فِيكَ مَا تَرَى فَاهْجُبْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ يَسْتَغْفِرُ لَكَ. فَلَوَّى رَأْسَهُ فَقَالَ: أَمْرْتُمُونِي أَنْ أُوْمِنَ فَأَمَنْتُ وَأَنْ أُؤَدِيَ الزَّكَاةَ فَأَدَيْتُ فَمَا بَقِيَ إِلَّا أَنْ أَسْجُدَ لِمُحَمَّدٍ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا، الْآيَاتُ.

المعنى

ثُمَّ بَيَّنَّ تَعَالَى حَالَ الْمُنَافِقِينَ وَأَقْوَالَهُمْ وَأَنَّ الْاسْتِغْفَارَ لَهُمْ لَا يَغْنِي عَنْهُمْ فَقَالَ سَبْحَانَهُ: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، أَي سَوَاءٌ طَلَبْتَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْمَغْفِرَةَ أَوْ لَمْ تَطْلُبْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ لِأَنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَهُمْ بِشَرَطِ الْإِيمَانِ فَإِذَا لَمْ يُؤْمِنُوا لَمْ يَغْنِ ذَلِكَ عَنْهُمْ شَيْئًا. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ، قِيلَ: لَا يَهْدِيهِمْ إِلَى طَرِيقِ الْجَنَّةِ لِئِنَّ الْقَوْمَ خَارِجُونَ عَنِ الدِّينِ وَالْإِيمَانِ. قَالَ الْحَسَنُ: أَخْبَرَهُ أَنَّهُمْ يَمُوتُونَ عَلَى الْكُفْرِ فَلَمْ يَسْتَغْفِرْ لَهُمْ. وَقِيلَ: لَمْ يَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَحْضُرُوا مَجْلِسَهُ، وَمَتَى قِيلَ:

بررسی انجام شده در این مقاله

نشان می دهد که سنت تفسیری

معتزلی از مرگ معتزله که محققان

معاصر معمولاً تاریخ آن را سده

هفتم هجری می دانند، جان سالم

به در برده است. برای نمونه، رازی

از زمخشری نه با هدف رد او یا رد

سنت تفسیری معتزلی نقل قول

کرده است، هر چند گاه

چنین کرده است.

حال. وقیل: ذکر الله وهو شکره على نعمائه والصبر على بلائه والرضى بقضائه، أشار إلى أنه لا ينبغي أن يغفل في حال عن ذكر بؤساً كان أو نعمة، فإن إحسانه في الحالات لا ينقطع. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، أي يلهو عن ذكره ناسياً بأسباب الدنيا. فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، خسروا ثواب الله ورحمته. وَأَنْفَقُوا، قيل: في الجهاد. وقيل: في سبيل البر، ويدخل فيه الزكوات وسائر الحقوق الواجبة. مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ، أعطيناكم. مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْمَوْتُ. فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي، أمهلتنني. إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ، إلى مدة قريبة. قيل: لا صلة والكلام على وجه التمني، وتقديره لو أخرتني. وقيل: لَوْلَا بمعنى هلاً وتكون استفهاماً، وطلبه ليمهله في الدنيا، وذلك إذا عاين علامات الآخرة سأل الرجعة ليتدارك الفائت. وقيل: ليس في الزجر عن التنريط في حقوق الله آية أعلم من هذه. فَأَصْدَقَ، أي أتصدق. وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ، قيل: من المؤمنين المخلصين. والآية في المنافقين، عن مقاتل. وقيل: من المطيعين لله والأمر في المؤمنين، عن ابن عباس. وقيل: الصلاح هو الحج، عن ابن عباس. وقال: ما من أحد يموت وكان له مال فلم يؤد زكاته وأطاق الحج فلم يحج إلا سأل الرجعة عند الموت. فقالوا: يابن عباس، اتق الله فإنما الكافر يسأل الرجعة! وقال: أنا أقرأ عليكم به قرآناً، ثم قرأ هذه الآية. وروي عن الضحاك: لا ينزل بأحد الموت ولم يحج ولا أدى زكاة إلا تمتى الرجعة يقول: لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ وَلَنْ يَجَابَ إِلَيْهِ وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا، يعني أعمار الخلق مكتوبة فلا تتقدم ولا تتأخر. فالواجب أن لا يتكل المرء في تلافى ما فاته على عمره، والإنسان يمهل أوقاتاً كثيرة ثم يتمنى مدة سيرة لاستدراك ما فاته. ومتى قيل: لم يجوز أن يعادوا؟ قلنا: إذا اضطروا إلى المعرفة لا تجوز الإعادة لأنهم يكونون ملجئين وإن لم يكن كذلك فهو بمنزلة الانتباه فيعودون إلى ما كانوا، فلذلك قال تعالى: وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ [الأنعام: ٢٨]. وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، أي علم بأعمالكم يجازيكم بها.

الأحكام

يدل قوله: لَا تُلْهِكُمْ أَنْ أَعْمَالَ الْعِبَادِ حَادِثَةً مِنْ جِهَتِهِمْ لِأَنَّهَا لَوْ كَانَتْ مَخْلُوقَةً لِلَّهِ تَعَالَى لَكَانَ اللَّهُ يَلْهِيهِمْ فَلَا يَصِحُّ قَوْلُهُ لَا تُلْهِكُمْ. وكذلك قوله: أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، يدل على أن الفعل لهم. ويدل قوله: وَأَنْفَقُوا أَنْ فِي الْمَالِ حَقًّا يَجِبُ إِخْرَاجُهُ قَبْلَ حَصُولِ الْحَسْرَةِ. وتدل على أن الرزق لا يكون حراماً لأن الإنفاق من الحرام محظور. ويدل قوله: فَأَصْدَقَ، الآية، على أشياء منها أن الفعل فعلهم لأنها لو كانت خلقاً له تعالى لما كان لسؤالهم الرجوع ليتصدقوا معنى. ومنها أنهم يقدرّون على ذلك لتمنوا القدرة، وكيف يسألون الرجعة ليفعلوا ما فرطوا وليس إليهم شيء من ذلك ولا قدروا عليه. ويدل قوله: وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ، الآية، أن الأجل واحد لا يتقدم ولا يتأخر، وهو ما علم الله تعالى أنه يموت فيه أو يقتل.

پيوست ب: نقل قول رازی از البسيط واحدى والكشاف زمخشرى
ب. ١. عدم اشاره رازی به نقل قول از بسيط واحدى

اختصاراً. قال الفراء: ورأيت في بعض مصاحف عبد الله ابن مسعود: وقولاً فعلاً. وروي أن في حرف أبيّ وابن مسعود وَأَكُونُ. وقرأ الباقرن فَأَكُنْ بِالْجَزْمِ عَطْفًا بِهَا عَلَى قَوْلِهِ فَأَصْدَقَ، لولم يكن فيه الفاء لأنه لو لم يكن فيه الفاء جزماً. واختاره أبو عبيد الجزم لثلاثة أوجه. أحدها: أنه بحذف الواو في مصحف عثمان وسائر المصاحف. وثانيها: أن أكثر القراء عليه. وثالثها: أن لها وجهاً صحيحاً وهو أن يكون نسقاً على محل فَأَصْدَقَ قَبْلَ دُخُولِ الْفَاءِ عَلَى مَا ذَكَرَهُ. قال الشاعر:
فلو بلوني بليتكم لعلي أصلحكم وأستدرج نوباً
وكان يجب [أن] يقول: أستدرج بالرفع عطفاً على أصلحكم، إلا أنه جزم لأنه عطف على أصلحكم قبل دخول لعل فيه. وقيل: / [١٠] جزم لأنه جواب الأمر إلا أن أصلحكم رفع لدخول لعل كذلك ها هنا لدخول الفاء.

اللغة

كل شيء شغلك عن شيء فقد ألهاك عنه، ألهى يُلهي إلهاءً إذا غفلت عنه وتركته. وأضاف الإلهاء إلى المال لأنه وقع بسببه كما يقال: حلمي جَرَكَ. قال الله تعالى: إِذْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَاهُمُ [الطور: ٤٩]، وقال: رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلَّلَنِي كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ [إبراهيم: ٣٦]، يعني الأصنام. قال الشاعر:
ألهى بني خثيم عن كل مكرمة
قصيدة قالها عمرو بن كلثوم

وقال كعب بن زهير:

وقال كل خليل كنت أمله
لألهينك إنني عنك مشغول

وألهيته عن الأمر، صرفته عنه. والأجل، الوقت ومدة الشيء. والأجل، ضد العاجل.

الإعراب

أَحَدَكُمْ نصب بوقوع الفعل عليه وهو الموت وإن تأخر. ونصب وأصدقن لأنه جواب التمني بالفاء. وقيل: جواب الاستفهام، وهو قوله: لَوْلَا أَخَّرْتَنِي، أي هل أخرتني. قال عمرو بن معدى كرب:

ذرتي فاذهب خائباً
وحدي فأكفيك جانبي

النزول

قيل: نزلت الآية في المنافقين، عن مقاتل وجماعة. والمراد بقوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ظاهراً. وقوله: مِنَ الصَّالِحِينَ، من المؤمنين المخلصين. وقيل: نزلت في المؤمنين. وأراد بالصَّالِحِينَ، أي بالأعمال الصالحة، عن ابن عباس وجماعة.

المعنى

ثم أمرتعالى بالإنفاق بعدما حكى عن المنافقين النهي عنه فقال سبحانه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ، ولا تشغلكم، أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ. قيل: أراد بذكر الله جميع طاعاته، وهو قول أبي مسلم وهو الوجه. وقيل: أراد الصلاة الخمس، عن أبي علي. وقيل: ذكر الله على كل

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ... وقال ابن عباس: لما رجع عبد الله بن أبي من أحد بكثير من الناس مقته المسلمون وعتفوه وأسمعوه المكروه، فقال له بنو أبيه: لو أتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يستغفر لك ويرضى عنك. فقال: لا أذهب إليه ولا أريد أن يستغفر لي، وجعل يلوي رأسه، فنزلت. وعند الكثيرين: إنما دعي إلى الاستغفار لأنه قال: لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، وقال: لَا تُتَّفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ. فقيل له: تعال يستغفر لك رسول الله. فقال: ماذا قلت. فذلك قوله تعالى: لَوْوَأُزْرُؤُوسَسْهُمُ، وقرئ لَوْوَأُ بِالْتَّخْفِيفِ، والتشديد للكثرة... وهو كثير في أشعار العرب، قال جرير:

لا بارك الله فيمن كان يحسبكم إلا على العهد حتى كان ما كانا

وإنما خاطب بهذا امرأة. وقوله تعالى: وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ، أي عن استغفار رسول الله صلى الله عليه وسلم. ذكر تعالى أن استغفاره لا ينعفهم فقال: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ، قال قتادة: نزلت هذه الآية بعد قوله: أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، وذلك لأنها لما نزلت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: خيبري ربي فلا يزيدنهم على السبعين فأنزل الله تعالى: لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ، قال ابن عباس: المنافقين.

نمونه ب ۱۸: رازی، ج ۳۰، ص ۱۶ (خط ۱۴-۲۶)؛ واحدي، برگ ۳۳۲ الف (خط ۱۵) - برگ ۳۳۲ ب (خط ۱۲)

يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ... قال المفسرون: اقتتل أجير عمر مع أجير عبد الله بن أبي في بعض الغزوات فأسمع أجير عمر عبد الله بن أبي المكروه واشتد عليه لسانه فغضب عبد الله وعنده رهط من قومه فقال: أما والله لئن رجعتنا إلى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل، يعني بالأعز نفسه وبالاذل رسول الله صلى الله عليه وسلم. ثم أقبل على قومه فقال: لو أمسكتم النفقة عن هؤلاء، يعني المهاجرين، لأوشكوا أن يتحولوا عن دياركم وبلادكم فلا تنفقوا عليهم حتى ينفصوا من حول محمد، فنزلت... وقوله تعالى: وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، قال مقاتل: يعني مفاتيح الرزق والمطر والنبات. والمعنى أن الله هو الرزاق، قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ (يونس: ۳۱). وقال أهل المعاني: خزائن الله تعالى مقدراته لأن فيها كل ما يشاء مما يريد إخراجها... وقوله تعالى: وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ، أي لا يفقهون أن إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون (يس: ۸۲). وقوله: يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا، أي من تلك الغزوة وهي غزوة بني المصطلق إلى المدينة... ولكن المنافقين لا يعلمون ذلك ولو علموه ما قالوا مقاتلتهم هذه.

نمونه ب ۱۹: رازی، ج ۳۰، ص ۱۷ (خط ۲۱) - ص ۱۸ (خط ۱۰)؛ واحدي، برگ ۳۳۲ ب (خط ۱۳) - برگ ۳۳۳ الف (خط ۱۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ... وقال

مقايضة میان مفاتیح الغیب رازی والنسیط واحدی بر پایه تفسیر الرازی (۳۲ جلدی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۰)، ج ۳۰، ص ۱۲-۱۸ و البسیط واحدی، نسخه خطی نور عثمانیة ۲۴۰، برگ های ۳۳۰ الف - ۳۳۳ ب است. متن از تفسیر رازی است و من شماره برگ مطابق آن در البسیط واحدی را برای اینکه بتوان متن دقیق آن را یافت ارائه کرده ام. علامت '...' متنی را ارائه می کند که رازی بر [مطالب] واحدی افزوده است. از ولید صالح برای اینکه نسخه ای از سوره منافقون البسیط نور عثمانیة برایم فراهم آورد، تشکر می نمایم.

نمونه ب ۱۱ الف: رازی، ج ۳۰، ص ۱۲ (خط ۱۳) - ص ۱۳ (خط ۱)؛ واحدی، برگ ۳۳۰ الف (خط ۱۳) - برگ ۳۳۰ ب (خط ۵)

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ، یعنی عبد الله بن أبي وأصحابه، قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ، وتم الخبر عنهم. ثم ابتداءً فقال: وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ، أي أنه أرسلك فهو يعلم أنك لرسوله. وَاللَّهُ يَشْهَدُ، أنهم أضمروا غير ما أظهروا، وأنه يدل على أن حقيقة الإيمان بالقلب وحقيقة كل كلام كذلك فإن من أخبر عن شيء واعتقد بخلافه فهو كاذب... ألا ترى أنهم كانوا يقولون بالسنتهم نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَسَمَّاهُ اللَّهُ كَاذِبِينَ لَمَا أَنْ قَوْلَهُمْ يَخَالَفُ اعْتِقَادَهُمْ. وقال قوم: لم يكذبهم الله تعالى في قولهم نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ إِمَّا كَذَبَهُمْ بِغَيْرِ هَذَا مِنَ الْكَاذِبِ الصَّادِرَةِ عَنْهُمْ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا (التوبة: ۷۴) الْآيَةِ، وَ يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمُنْكَمُ (التوبة: ۵۶). وجواب إذا قَالُوا نَشْهَدُ أي أنهم إذا أتوك شهدوا لك بالرسالة فهم كاذبون في تلك الشهادة لما مر أن قولهم يخالف اعتقادهم.

نمونه ب ۱۰: رازی، ج ۳۰، ص ۱۳ (خط ۲۱-۲۲)؛ واحدي، برگ ۳۳۰ ب (خط ۱۶-۱۷)

فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ قَهْمٌ لَا يَفْقَهُونَ... قال ابن عباس: ختم على قلوبهم. وقال مقاتل: طبع على قلوبهم بالكفر فهم لا يفقهون القرآن وصدق محمد صلى الله عليه وسلم.

نمونه ب ۱۰: رازی، ج ۳۰، ص ۱۴ (خط ۲۲-۲۹)؛ واحدي، برگ ۳۳۱ الف (خط ۶) - برگ ۳۳۱ ب (خط ۶)

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خَشَبٌ مُسْتَنْدَةٌ... والتثقيب لغة أهل الحجاز... يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعُدُوٌّ، وقال مقاتل: إذا نادى مناد في العسكر وانفلتت دابة أو نشدت ضالة مثلاً ظنوا أنهم يرادون بذلك لما في قلوبهم من الرعب، وذلك لأنهم على وجل من أن يهتك الله أستارهم ويكشف أسرارهم، يتوقعون الإيقاع بهم ساعة فساعة... قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ، مفسر.

نمونه ب ۱۱: رازی، ج ۳۰، ص ۱۵ (خط ۵-۱۶)؛ واحدي، برگ ۳۳۱ ب (خط ۱۱) - برگ ۳۳۲ الف (خط ۱۲)

ذلك. وثانيها: آمنوا، نطقوا بالإيمان عند المؤمنين. ثم كفروا، نطقوا بالكفر عند شياطينهم استهزاء بالإسلام كقوله تعالى: وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا (البقرة: ١٤). وثالثها: أن يراد أهل الذمة منهم.

نمونه ب ۲: رازی، ج ۳۰، ص ۱۵ (خط ۲۰-۲۴)؛ زمخشری، ج ۴، ص ۵۲۸ (خط ۱۰-۱۴)

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهمْ خُشِبٌ مُسْتَنْدَةٌ... الأولى: قال في الكشاف: شبهوا في استنادهم، وما هم إلا أجرام خالية عن الإيمان والخير، بالخشب المسندة إلى الحائط ولأن الخشب إذا انتفع به كان في سقف أو جدار أو غيرهما من مظان الانتفاع، وما دام متروكاً فارغاً غير منتفع به أسند إلى الحائط فشبهوا به في عدم الانتفاع. ويجوز أن يراد بها الأصنام المنحوتة من الخشب المسندة إلى الحائط شبهوا بها في حسن صورهم وقلة جدواهم.

نمونه ب ۲: رازی، ج ۳۰، ص ۱۶ (خط ۲۶) - ص ۱۷ (خط ۱)؛ زمخشری، ج ۴، ص ۵۳۱ (خط ۱۵-۲۰)

قال صاحب الكشاف: وَ اللَّهِ الْعِزَّةَ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ، وهم الأخصاء بذلك كما أن المدلة والهوان للشيطان وذويه من الكافرين والمنافقين. وعن بعض الصالحات وكانت في هيئة رثة: ألتست على الإسلام وهو العز الذي لا ذل معه والغنى الذي لا فقر معه. وعن الحسن بن علي رضي الله عنهما أن رجلاً قال له: إن الناس يزعمون أن فيك تيهاً. قال: ليس بتيه ولكنه عزة، ... وتلاهذه الآية.

نمونه ب ۲: رازی، ج ۳۰، ص ۱۸ (خط ۳-۶)؛ زمخشری، ج ۴، ص ۵۳۲ (خط ۱۲-۱۵)

وَأَنْفَقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِي أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ... وقال صاحب الكشاف: من قبل أن يعاين ما ييأس معه من الإمهال ويضيق به الخناق ويتعذر عليه الإنفاق ويفوت وقت القبول فيتحسر على المنع ويعرض أنامله على فقد ما كان متمكناً منه. وعن ابن عباس: تصدقوا قبل أن ينزل عليكم سلطان الموت قلاتقبل توبة ولا ينفع عمل.

نمونه ب ۲: رازی، ج ۳۰، ص ۱۸ (خط ۱۵-۱۷)؛ زمخشری، ج ۴، ص ۵۳۲ (خط ۲۴)

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً... قال في الكشاف: هذا نفي للتأخير على وجه التأكيد الذي معناه منافاة المنفي.

الضحاك: الصلوات الخمسة. وعند مقاتل: هذه الآية وما بعدها خطاب للمنافقين الذين أقرتوا بالإيمان. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، أي ألهاه ماله وولده عن ذكر الله... وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ، قال ابن عباس: يريد زكاة المال... مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِي أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ، ... فيسأل الرجعة إلى الدنيا وهو قوله: رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ. وقيل: حصصهم على إدامة الذكر وأن لا يضنوا بالأموال، أي هلاً أمهلتني وأخرت أجلي إلى زمان قليل وهو الزيادة في أجله حتى يتصدق ويتزكى وهو قوله تعالى: فَأَصَّدَّقْ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ. قال ابن عباس: هذا دليل على أن القوم لم يكونوا مؤمنين إذ المؤمن لا يسأل الرجعة. وقال الضحاك: لا ينزل بأحد لم يحج ولم يؤد الزكاة الموت إلا وسأل الرجعة، وقرأ هذه الآية... وقوله: وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ، قال ابن عباس: أحج، وقرئ: فَأَكُون وهو على لفظ فأصدق وأكون. قال المبرد: وَأَكُون على ما قبله لأن قوله: فَأَصَّدَّقْ جواب للاستفهام الذي فيه التمني والجزم على موضع الفاء... وأنشد سيبويه أبياتاً كثيرة في الحمل على الموضوع منها:

فلسنا بالجبال ولا الحديداً.

نمونه ب ۱: رازی، ج ۳۰، ص ۱۸ (خط ۱۵-۲۱)؛ واحدی، برگ ۳۳۳ ب (خط ۳-۸)

ثم أخبر تعالى أنه لا يؤخر من انقضت مدته وحضر أجله فقال: وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْساً، يعني عن الموت إذا جاء أجلها... وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، أي لو رد إلى الدنيا ما زكى ولا حج. ويكون هذا كقوله: وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ (الأنعام: ۲۸). والمفسرون على أن هذا خطاب جامع لكل عمل خيراً أو شراً. وقرأ عاصم: يَعْمَلُونَ بالياء على قوله: وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْساً، لأن النفس وإن كان واحداً في اللفظ فالمراد به الكثير فحمل على المعنى والله أعلم.

ب ۲. اشاره رازی به نقل از الكشاف زمخشری

نمونه ب ۲ الف: رازی، ج ۳۰، ص ۱۶ (خط ۱۰-۱۴)؛ زمخشری، ج ۴، ص ۵۲۷ (خط ۲-۵)

قال في الكشاف: اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً، يجوز أن يراد أن قولهم نَشْهَدُ إِنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ يمين من أيمانهم الكاذبة لأن الشهادة تجري مجرى الحلف في التأكيد. يقول الرجل: أشهد وأشهد بالله، وأعزم وأعزم بالله في موضع أقسم وأولي. وبه استشهد أبو حنيفة على أن أشهد يمين. ويجوز أن يكون وصفاً للمنافقين في استخفافهم بالإيمان.

نمونه ب ۲: رازی، ج ۳۰، ص ۱۳ (خط ۲۸) - ص ۱۴ (خط ۴)؛ زمخشری، ج ۴، ص ۵۲۷ (خط ۱۲-۱۵)

فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهَمْ لَا يَفْقَهُونَ... [البحث] الثاني: المنافقون لم يكونوا إلا على الكفر الثابت الدائم. فما معنى قوله تعالى: آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا. نقول: قال في الكشاف: ثلاثة أوجه. أحدها: آمنوا، نطقوا بكلمة الشهادة وفعلوا كما يفعل من يدخل في الإسلام. ثُمَّ كَفَرُوا، ثم ظهر كفرهم بعد